

پیشگفتار

من یکی از بازماندگان بیماری همه‌گیر فلج اطفال در اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ در بریتانیا هستم و در تمام پنج سال گذشته، اثرات دل‌سردکننده‌ی سندرم پس از فلج اطفال را تجربه کرده‌ام.

این زندگی‌نامه‌ی کوتاه را با این هدف نوشته‌ام که آن دوران اضطراب و خستگی نفس‌گیر برایم التیام پیدا کند و نوشتن‌اش نیز پیشنهاد روان‌پزشکم بود. امیدوارم که این خاطرات بر لب شما لبخند بنشانند و شاید هم اشکی بریزید؛ هرچند چنین چیزی مطمئناً مهم‌ترین نیت من نیست.

بسیاری از بخش‌های این زندگی‌نامه مستقیماً در همان لحظه‌ی نوشتن توصیف شده‌اند و از همین رو ممکن است که بعضی از این رویدادها در گذر زمان با آنچه باید باشند، کمی فرق کنند. با این حال، تلاش کرده‌ام تا در شرح پنجاه سال گذشته‌ی زندگی‌ام بسیار صادق باشم و لازم است بر این نکته تأکید کنم که افسوس چیزی را نمی‌خورم. بیشتر وقت‌ها حسایی از زندگی‌ام لذت برده‌ام و واقعاً چشم‌انتظار تجربه‌ها و سال‌های بسیار دیگری هستم که همچنان می‌شود با آن‌ها روبه‌رو شد